

حسین فخرخوانی - تبریز

بزر گترین موسيقی دان قرن هفتم

يکی از اجله دانشمندان و هنرمندان آذربایجان در قرن هفتم هجری که موسيقی دان معروفی بود «صفی الدین عبدالمؤمن بن فاخر الارموی» است. اين استاد دانشمند از اغلب علوم وفنون بهره و نصیبی وافر داشت و در علم انشاء و نظم شعر بالخصوص موسيقی وخطاطی استادی زبردست و ماهر بود.

صفی الدین در ایام کودکی از آذربایجان به بغداد رفت و در مدرسه مستنصریه بغداد مشغول کسب کمالات و تحصیل علوم وفنون شد. در انده زمانی علوم عربیه فقه و ادبیات وخطاطی و موسيقی را بطور اکمل یاد گرفت و از همکنان بالاتر شد کم کم در محافل و مجالس ادبی وشعری حاضر میشد و استادان شعر و ادب مقدم وی را گرامی داشتند.

در بغداد مغنيه صاحب‌جمالی بود که از صفی الدین عبدالمؤمن عالم موسيقی می‌آموخت و اين مغنيه در اثر حب و میل مستعصم خليفه صاحب ثروت و مال زيادي شده بود. روزی در حضور خليفه مشغول ساز آواز و نواختن بربط بود. خليفه بسیار محظوظ و خوشحال شده از استادش پرسید جواب داد معلم من صفی الدین عبدالمؤمن است. فوراً خليفه امر باحضور وی کرد. صفی الدین در حضور خليفه مشغول نواختن ساز و آواز شد و مورد توجه خليفه واقع گردید.

بالعمله در اثر شایستگی خود در حضور خليفه کسب حرمت زیاد نمود و تقدم بر دیگران را بدست آورد و از مقریین دربار خليفه شد. در اثر حسن خط و صحت عمل و آداب و اخلاق و علم به ادبیات و استعداد هنری اعتماد خليفه بوی زیادتر شد بعدی که کلید های خزانه‌الكتب خود را بوی تسليم کرد تادر آنجا مشغول ترتیب و تنظیم کتابخانه باشد و چند نفر خطاط و نساخ چون شیخ زکی الدین و شیخ صدر- الدین علی بن النیّار در تحت نظر وی مشغول استنساخ کتب بودند.

صفی الدین اغلب در ملازمت خليفه بود و در حق وی عطا‌بای بیشماری مبنول

میشد. در اغلب مسافرتها با خلیفه همراه بود بعضًا مشکلات و احتیاجات مردم را با تقریب خود نزد خلیفه مرفوع می‌ساخت و هرسال پنج هزار دینار که در آن زمان مطابق شصت درهم بود مقرری می‌گرفت. صفوی الدین در فن خطاطی در زمان خود بی‌متل و نظری بود. نوشتہ‌اند که از خطاطان درجه اول دوره مستنصر و مستعصم خلیفه بوده. جمال الدین یاقوت مستعصمی معروف متوفی ۶۹۸ از شاگردان وی بود. یاقوت غلامی بود که مستعصم او را خرید و بشماگردی پیش صفوی الدین عبدالمؤمن گذاشت و او در اثر مراقبت استاد در انده زمانی در حسن خط مهارت تمامی بدست آورد. صفوی الدین در علم موسیقی سرآمد امثال خود بود در این علم تأثیفات بیشتر دارد. در دانشنامه آذربایجان مسطور است که خواجه عبدالقدار مراغه‌ای در مقاصد الالحان نوشتہ که صفوی الدین در زمان مستعصم جامع بین علم و عمل بوده و چهار شاگرد داشته: شمس الدین سهروردی، علی ستائی، حسن زامر و حسام الدین قتلخ بوغا. بالجمله زبدة آثار این موسیقی شناس معروف رساله شرفیه است که بنام شرف الدین هارون پسر خواجه شمس الدین صاحب‌بیوان تألیف کرده است و نسخه نسبی از این کتاب که در تاریخ ۶۷۴ تحریر شده در کتابخانه ملی برلین موجود است این کتاب وی رسائل موسیقی ابو‌نصر فارابی و ابن‌سینا را نالت نلاز، واقع شده و یکی از معروف‌ترین کتب این فن است. از جمله تأثیفات وی یکی هم «رساله الا دور فی حل الاوتار» است که بسیاری از علمای ابن‌فن آنرا پیارسی شرح و ترجمه کرده اند، سه نسخه از آنها یکی شرح شهاب الدین صیرفی و دیگری شرح لطف‌الله سمرقندی و سیمی شرح عبدالقدار مراغه‌ای است. غیر از این دو کتاب رساله‌ای هم بعنوان ایقاع بزبان پارسی نوشته است و آنرا یکنفر از موسیقی شناسان عثمانی موسوم بشکر‌الله احمد اوغلی در اوایل قرن نهم هجری بزبان ترکی ترجمه کرده است.

بالجمله پس از فتنه هولاکو که دولت عباسیان بزوای انجامید و بغداد بتصريف هولاکو در آمد صفوی الدین بخارج بغداد رفتہ در حوالی خیمه و خرگشان هولاکو مشغول نواختن بربط شد. در مهارت و استادی صفوی الدین در علم موسیقی و نواختن بربط در پیش هولاکو مؤلف و صاحب الحضرة شرحی نوشته که خلاصه آن از این قرار است:

«صفی الدین عبدالمؤمن» که با توغل در فنون آداب فیثاغورس نانی و معنی مراسم دوارس فن موسیقی بود مصنفات متقدما نرا متروک گردانیده بالحنان محیره از منشئات و معمولات خود غزلی را در پرده نوا کشیدی و بقول راست بر نشاط ابونصر فارابی جای گرفته بودی در مساق این احوال بینندگی سریر دولت پادشاه شتافت واژ سدرالنهار تا وقت غروب بیرون بارگاه فلک شکوه استاده بربط مینواخت و هیچ آفریده ای نظر بوی نمی انداخت چون حال او عرصه داشتند ایلخان اورا خوشتر از بربط او بنواخت و هزار دینار از مستغلات بغداد بطریق ادار رسماً مقرر فرمود که سالها براو و فرزیدان او بدنهند».

پس از غائله هولاکو وقتل مستعصم صفی الدین بخدمت خاندان جوینی خواجه شمس الدین و عطا ملک بیوست. عطا ملک پسران خود و برادر زاده اش خواجه هارون را برای آموختن حسن خط و بعضی آداب و علوم وفنون به پیش صفی الدین گذاشت وریاست دارالانشاء بغداد را بوی تفویض نمود. عطا ملک و خواجه شمس الدین غیر از مقرری همه کونه انعام و احسان وافر در حق وی مبدل میفرمودند. در زمان آن دو برادر صفی الدین در کمال عزت و دولت در بغداد بود. در زمان ابا قاخان ۶۶۳ - ۶۸۰ که شهر تبریز پای تخت هملکت و وزارت بخواجه شمس الدین صاحبديوان محول شده بود صفی الدین از بغداد بملازمت خواجه شمس الدین شتافت. صاحب فوات - الوفیات را در سال ۶۸۹ با صفی الدین در تبریز ملاقاتی اتفاق افتاده و شرح حال او را مفصلأً بیان کرده که در آن کتاب مسطور است. بعداز مرگ عطا ملک جوینی در ارآن (سال ۶۸۱) وقتل خواجه شمس الدین در اهر (سال ۶۸۳) ستاره اقبال صفی الدین عبدالمؤمن رو بزوای گذاشت و دوره پیری و ناچوانی فرا رسید. سنت بهشتاد بالغ شد و بمناسبت کبرسنّ از کوشش وسعي و عمل باز ماند. بالجمله در نتیجه زیادی مخارج و کفتر اولاد مدیون شد واز پرداخت دین خود عاجز تائینکه در مقابل سیصد دینار قرض به مجده الدین نامی بحبس افتاد و در سال ۶۹۳ در حبس وفات یافت.



این اواخر در محله سرخاب حوالی مقبره سید حمزه در یکی از ساختمانهای

شخصی سنگ مزار بزرگی قریب بدو مر طول و نیم متر عرض مربع مستطیل از زیر بنایی کشف گردید، صاحب خانه آن سنگ را باز حفظ زیاد از زیر بنا بیرون آورده جلو خانه خود در خیابان گذاشته بود. کتیبه آن سنگ بنام (صفی الدین عبدالمؤمن) بود و واضح و روشن خوانده میشد و من آن سنگ را دیدم و خواندم حتی تاریخ آن نیز بعد از چند کلمه که محو شده بود (ستماهه) خوانده میشد. باحتمال قریب بیقین این سنگ مزار همین (صفی الدین عبدالمؤمن ارمومی) بوده است که شرح زندگانی وی بنظر قارئین محترم رسید چه غیر از او صفی الدین عبدالمؤمن نامی در آذربایجان در قرن هفتم سراغ نداریم. چندی آن سنگ جلوی عمارت آن شخص بود و ما در صدد بودیم که توسط اداره فرهنگ یا دانشکده ادبیات آن سنگ را به محل محفوظی حمل نمائیم لیکن کمی بعد معلوم شد که صاحب خانه آن سنگ را بیک صد و پنجاه ریال یعنی به نهن بخشی بیک نفر سنگتراش فروخته و سنگ تراش آن را از آنجا به محل نامعلومی برده است!

دانش بزرگ نیا

فریاد و داد!

من عاجزم زدست دل و دل زدست من
در عاشقی بس است همین بندوبست من
کفتا حذر زفته چشمانت میست من
گردند سر بلند رقیبان پست من
بد روز و شب بر آتش سوزان نشست من
آری کسی بعشق ندیده شکست من
«دانش» دوباره خانه بی پای بست من

فریاد و داد ازین دل زیبا پرست من
در بند تو اسیر و بروی تو بسته دل
کفسم منم فریفته چشم میست تو
از من اگر عنایت خود را کنی درین
بنشین بچشم من که ز هجز از روی تو
آخر شوم بوصل تو پیروز و کامیاب
ترسم که سیل حادثه یکباره بر کند